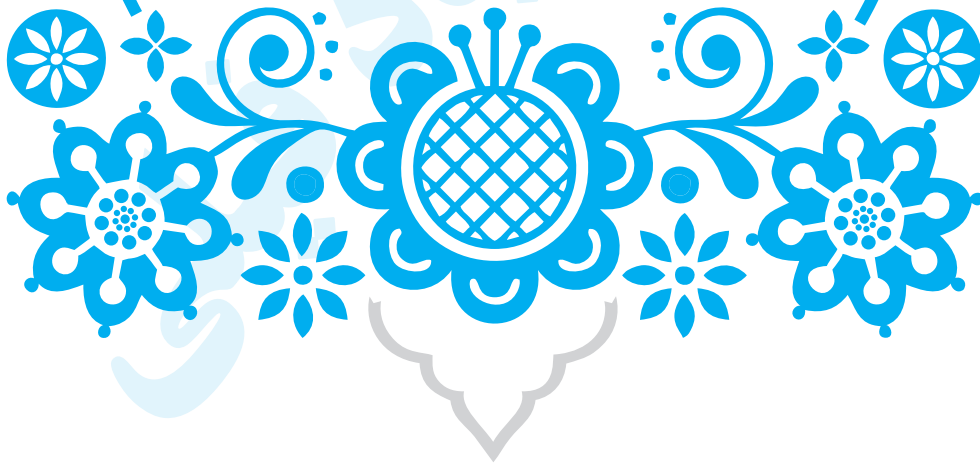


فصل سوم لغات

الف- معانی لغات و اصطلاحات مهم کتاب‌های درسی
ب- فعل‌های هم‌ریشه اما متفاوت از نظر معنی
ج- مهم‌ترین کلمات متضاد



پیوست اول

لغات مهم، کلمات مترادف و متضاد

مسئله‌ها برای تسلط بر مبحث ترجمه که قسمت عمده‌ای از سؤال‌های کنکور سراسری (حدود ۷۰٪) را به خود اختصاص می‌دهد، علاوه بر تسلط بر قواعد و فرمول‌های ترجمه، باید لغات و اصطلاحات به کار رفته در کتاب‌های درسی را خوب بلد باشیم. همچنین یادگیری لغات برای تسلط بر مبحث درک مطلب بسیار ضروری است و سرعت عمل شما را بالا می‌برد.

علاوه بر این، خود لغات، تعریف کلمات و متضاد و مترادف به صورت مستقیم مورد پرسش واقع می‌شوند و معمولاً ۲ سؤال از آن‌ها مطرح می‌شود. با این مقدمه کوتاه پیش از پیش به اهمیت و منزلت لغات و اصطلاحات به کار رفته در کتاب‌های درسی آشنا شدیم. لازم به یادآوری است که تمام لغات به کار رفته در این قسمت از خود کتاب درسی (از عربی هفتم تا عربی دوازدهم) انتخاب شده‌اند و برای یادگیری بهتر اغلب آن‌ها در جمله و عبارتی به کار رفته و شاهد و مثال برای آن‌ها نقل شده است. همچنین به کلمات هم‌ریشه یا متشابه توجه خاص شده، و نکته جالب‌تر اینکه از مترادف و متضاد کلمات مهم و ضروری نیز غفلت نشده و به صورت دقیق و کامل مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

این مبحث به سه قسمت جداگانه تقسیم شده است:

الف- معانی لغات و اصطلاحات مهم کتاب‌های درسی

ب- کلمات متشابه از نظر ریشه اما متفاوت از نظر معنی

ج- مهم‌ترین کلمات متضاد کتاب‌های درسی

بدیهی است که برای یادگیری بهتر لغات و به خاطر سپردن آن‌ها نباید از تکرار و مطالعه مستمر غفلت کرد. در پایان این مقدمه کوتاه باید اضافه کنم که در لابه‌لای معانی لغات، نکته‌های ناب و دام‌ها و تله‌های تستی این مبحث با زبانی ساده و شیوا آورده شده‌اند و از این نظر کاری است جالب و جدید.

الف) لغات و اصطلاحات مهم کتاب‌های درسی

- ۱- **آتَى** (= جَاءَ): آمد (مضارع: يَأْتِي)
آتَى (بر وزن فاعل، فعل ماضی): داد، پرداخت کرد (مضارع: يُؤْتِي)
مثال: يُؤْتُونَ الزُّكُوةَ: زکات را می‌پردازند.
آتِي (اسم فاعل، بر وزن فاعِل) (= آتٍ): آینده، در حال آمدن
آتٍ (فعل امر): عطا کن، بده
مثال: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً: خدایا عطا کن به ما ...

- ۲- **أَب** (أَبُو، أَبَا، أَبِي): پدر (جمع: آبَاء)
أَخ (أَخُو، أَخَا، أَخِي): برادر، دوست (جمع: إِخْوَةٌ، إِخْوَانٌ)

***توجه**: إِخْوَانٌ (برادران) جمع است و نباید با أَخْوَانٌ (دو برادر) که بر مثنی دلالت دارد اشتباه شود.

- ۳- **إِخْتَارَ**: برگزید / مُخْتَارَاتٌ: برگزیده‌ها
خَيَّرَ (بر وزن فَعَّلَ): اختیار داد

مثال: خَيَّرَهُ فِي انْتِخَابِ أَحَدِ هَذَيْنِ الطَّرِيقَيْنِ: به او اختیار داد در انتخاب یکی از این دو راه.

- ۴- **أَدَاءٌ**: به‌جا آوردن / **أَدَاءُ الْوَأَجِبَاتِ الدِّيْنِيَّةِ**: به‌جا آوردن واجبات دینی
أَدَّى: ایفا کرد، منجر شد، ادا کرد (مضارع: يُؤَدِّي)

مثال: أَدَّى دَوْرَهُ: نقش خود را ایفا کرد.

- ۵- **أَدَارٌ**: چرخاند، اداره کرد (مضارع: يُدِيرُ / مصدر: إِدَارَةٌ)

- ۶- **إِذَا**: آن‌گاه
إِذَا: اگر، هرگاه

***توجه**: دقت کنید که (إِذَا) چون از ادوات شرط می‌باشد (یعنی جمله بعد از آن شرطی است) فعل ماضی بعد از آن را می‌توان به صورت مضارع ترجمه کرد:

إذا نجح ... : اگر قبول بشود ...
 ماضی مضارع

- ۷- **أَرْضَعُ**: شیر داد (مضارع: يُرْضِعُ / مصدر: إِرْضَاعٌ)

- ۸- **أَسَاءَ**: بدی کرد (مضارع: يُسِيئُ / مصدر: إِسَاءَةٌ)
سُوءٌ: بدی / **سَيِّئٌ**: بد / **سَيِّئَةٌ**: گناه، مَعْصِيَةٌ (جمع: سَيِّئَاتٌ)

- ۹- **اسْتَرْجَعُ**: پس گرفت (مضارع: يَسْتَرْجِعُ / مصدر: اسْتِرْجَاعٌ)

مثال: اسْتَرْجَعْتُ كِتَابِي مِنْ زَمِيلِي: کتابم را از همکلاسی‌ام پس گرفتم.

- ۱۰- **اسْتَعَانَ**: یاری جست، کمک طلبید (مضارع: يَسْتَعِينُ / مصدر: اسْتِعَانَةٌ) / **مُسْتَعِينًا**: با کمک گرفتن از ...

مثال: إِبْحَثْ عَنْ مَعَانِي هَذِهِ الْكَلِمَةِ مُسْتَعِينًا بِالْمُعْجَمِ: با کمک گرفتن از واژه‌نامه معانی این کلمه را جستجو کن.

- ۱۱- **اسْتَعَاثَ**: کمک خواست (مضارع: يَسْتَعِثُ / مصدر: اسْتِعَاثَةٌ)

- ۱۲- **اسْتَقْبَلَ**: به پیشواز رفت [مضارع: يَسْتَقْبِلُ / مصدر: اسْتِقْبَالٌ (به پیشواز کسی رفتن)]
مَسْئُولُ الاسْتِقْبَالِ: مسئول پذیرش

- ۱۳- **أُسْرَةٌ**: خانواده (جمع: أُسْرٌ)

- ۱۴- **سَرِيرٌ**: تخت (جمع: أُسْرَةٌ)

۱- فقط برای اطلاع: کلماتی مانند (عالي، آتي، ماضي...) که به (=ي) ختم می‌شوند، اگر (ال) نداشته باشند و در جمله منصوب (ت) واقع نشوند، ي آخر آن‌ها حذف می‌شود و با تنوین جر یعنی با (پ) می‌آیند، به عبارت ساده‌تر: آتی ← آتٍ / عالی ← عالی ...



۱۵- أُسْرَى: شبانه حرکت داد (مضارع: يُسْرِی / مصدر: إِسْرَاء)

مثال: ﴿سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا...﴾: چه پاک است و منزه آنکه بنده خود را شبانه حرکت داد ...

۱۶- اضَاعَ (= ضَيَع): تباہ کرد، گم کرد (مضارع: يُضِيعُ / مصدر: إِضَاعَة)

۱۷- اِلْتَأَمَ: بهبود یافت (مضارع: يَلْتَمِئُ / مصدر: اِلْتِمَام)

۱۸- اِمْرًا (امْرؤ، امرئ المرء): انسان، مرد
اِمْرَأَةً (المْرَأَة): زن / نِساء: زنان

۱۹- تَرَاخَمَ: مهربانی کرد (مضارع: يَتَرَاخَمُ / مصدر: تَرَاخُم)

مثال: يَتَرَاخَمُ الخَلْقُ: آفریدگان به هم مهربانی می‌کنند.

۲۰- اَوْسَطَ (مؤنث: وُسْطَى): میانه‌تر، میانه‌ترین / اَمْرِيكَا الوُسْطَى: آمریکای مرکزی

۲۱- اَنْتَجَ: تولید کرد (مضارع: يُنتِجُ / مصدر: اِنْتَاج)

*توجه: فعل (اِنْتَجَ) بر وزن (اَفْعَلَ) و متعلق به باب افعال است یعنی سه حرف اصلی آن (ن ت ج) و (نون) جزو حروف اصلی کلمه است.

۲۲- اَنَارَ (= اَضَاء): روشن کرد، نورانی کرد (مضارع: يُنِيرُ / مصدر: اِنَارَة)

۲۳- اَنَّ اِنَّ اِنْ اَنَّ
↓ ↓ ↓ ↓
حقیقتاً، قطعاً که
بعد از آن‌ها مستقیماً
اسم (یا ضمیر متصل) می‌آید
... که ... اگر
بعد از آن‌ها مستقیماً
فعل می‌آید

۲۴- بَرِيٌّ: خشکی، صحرائی
بِرٌّ: خوبی، نیکی / بَرِّ الوَالِدَيْنِ: خوبی کردن به پدر و مادر

۲۵- بَسَّطَ (فعل): گستراند
بَسِيطٌ: ساده (≠ صعب)
تَبْسِيطٌ (مصدر باب تفعیل): ساده کردن، آسان ساختن

مثال: يَبْسِطُ الغيوم في السماء: ابرها را در آسمان می‌گستراند.

۲۶- بَضَاعَةٌ: کالا (جمع: بَضَائِع)

۲۷- بُقْعَةٌ: قطعه زمین (جمع: بَقَاع)

۲۸- بَكَى: گریه کرد (مضارع: يَبْكِي / مصدر: بُكَاء)

۲۹- بَدِيعٌ: نو (برای نخستین بار)، اصطلاحاً به معنی زیبا
رائع: جالب، زیبا

۳۰- تَلَى: خواند، تلاوت کرد (مضارع: يَتْلُو / مصدر: تَلَاوَة)

۳۱- تَالِي (مصدر: تَالِي): آنچه یا آنکه می‌آید، بعدی

۳۲- تَخَرَّجَ: فارغ التحصیل شد (مضارع: يَتَخَرَّجُ / مصدر: تَخْرُج)

مثال: تَخَرَّجَ اُخَى من الجامعة: برادرم از دانشگاه فارغ التحصیل شد.

۳۳- لَوْنٌ: رنگ (جمع: اَلْوَان)
لَوْنٌ (بر وزن فَعَل): رنگارنگ کرد، رنگ آمیزی کرد / تَلْوِينٌ: رنگ آمیزی کردن
مُلَوَّنٌ: رنگارنگ، رنگ آمیزی شده

۲- (ملوّن) در فارسی، به معنی (دورو) و کسی که مرتب چهره عوض می‌کند، هم به کار می‌رود.

۳۴- تُراب: خاک، ریزگرد / طین: گِل / رَمَل: شن (جمع: رِمال)

۳۵- عَوَّض: جبران کرد [مضارع: يُعَوِّض / مصدر: تَعْوِض (جبران کردن)]

*توجه: دقت کنید (تعویض) در فارسی به معنی جایگزین کردن و تغییر دادن است و با معنی تعویض در عربی متفاوت است.

۳۶- مَطَر: باران (جمع: أَمْطَار) / أَمَطَرَ (فعل ماضی بر وزن أَفَعَلَ): باران بارید / تَلَج: برف (جمع: تُلُوج) / تَلَجِي: برفی

۳۷- جِدَار: دیوار / صَحِيفَة جِدَارِيَة: روزنامه دیواری / سِيَاج: دیوار، پرچین / سِيَاج المَزْرَعَة: پرچین یا حصار مزرعه

۳۸- جَذْوَة = شَرَاة: پارهٔ آتش، اخگر

مثال، الشَّمْسُ جَذَوَتْهَا مُسْتَعْرَة: خورشید اخگرش فروزان است.

۳۹- جَار: همسایه (جمع: جِيرَان) / جَوَار = مُجَاوَرَة: نزدیک بودن. نزدیکی

۴۰- جَاءَ = أَتَى: آمد

جَاءَ بِ = أَتَى بِ: آورد / جَاءَ بِ الحَقِّ: حق را آورد

۴۱- جَمَارِك: گمرگ / اِدَارَة الجَمَارِك: ادارهٔ گمرگ

۴۲- جَوَاز (= جَوَاز سَفَر): گذرنامه (جمع: جَوَازَات)

۴۳- جَوْزَة: دانهٔ گردو، بلوط و مانند آن (جمع: جُوزَات)

جَهَّزَ (فعل): آماده شد، حاضر شد / جَاهِزٌ (اسم بر وزن فاعل): آماده، حاضر / الطَّعَامُ جَاهِزٌ: غذا آماده

۴۴- جَهَّزَ (بر وزن فَعَّل): آماده کرد، حاضر کرد / مُجَهَّزٌ (اسم مفعول): آماده و مُجَهَّز شده است

۴۵- قَصْرٌ: کاخ (جمع: قُصُور) / قُصُور المُلُوك: کاخ‌های پادشاهان

قَصَّرَ (بر وزن فَعَّل): کوتاهی کرد (مضارع: يُقَصِّر / مصدر: تَقْصِير)

۴۶- حُسام: شمشیر (= سِيف) (جمع سِيف: سِیُوف)

۴۷- حُدُود: مرزها، مرز / حُدُود البَلَدِین: مرز دو کشور، مرزهای دو کشور

*توجه: (حدود) هم به صورت جمع معنی می‌شود و هم به صورت مفرد

۴۸- نار: آتش (جمع: نِیرَان) / أَشْعَلُ ناراً: آتشی برافروخت، آتشی را روشن کرد

۴۹- حَطَب: هیزم

۵۰- حَلَّ بِ: در ... فرود آمد

مثال، حَلَّ بِ هَذَا البَلَدِ: در این سرزمین یا کشور فرود آمد.

۵۱- حَلَوَانِي: شیرینی فروش / حُلُو: شیرین / حَلَوِيَات: شیرینی‌جات

۵۲- حَمِيم: گرم و صمیمی / صَدِيق حَمِيم: دوست صمیمی و نزدیک

۵۳- طَحِين: آرد / العَجِين: خمیر

حُبْز: نان / حَبْتَاز: نانوا

مثال، يُصَنَع الخَبِز مِن العَجِين: نان از خمیر ساخته می‌شود.

۵۴- حَوَّل (= بَدَّل = غَيَّر): تغییر داد، تبدیل کرد / (مضارع: يُحَوِّل / مصدر: تَحْوِيل)

حَيَّرَ (بر وزن فَعَّل): حیران کرد / حَيَّرَنِي: مرا حیران کرد

۵۵- تَحَيَّرَ (بر وزن تَفَعَّل): حیران شد

حَاثِر (اسم فاعل): سرگردان

۵۶- حَسَرَ: زیان دید، از دست داد / مصدر: حُسْرَان (زیان دیدن) / حَاسِر: زیان دیده

۵۷- حَشَب: چوب (جمع: أَخْشَاب) / حَشَبِي: چوبی

۵۸- ذَا [در (مَنْ ذَا ... ؟: این کیست) = مخفف هذا]: این

۵۹- دَوَام: ساعت کار / دوام الإدراة: ساعت کارِ ادره‌ها

ذَنْب: گناه (جمع: ذُنُوب) (ذَنْبٌ = إِيْم)

ذَنْبٌ: دُم، دنباله (جمع: أَذْنَاب)

أَذْنَبَ (بر وزن أَفْعَلَ): گناه کرد (= عَصَبِي)

۶۱- زُجَاج، زُجَاجَة: شیشه / بَيْتٌ زُجَاجِيّ: خانه شیشه‌ای

۶۲- شَبَكَة: تور / شَبَكَة الصِّيَادِين: تور ماهی‌گیران

۶۳- صَالَة = قَاعَة: سالن / صَالَة الامتحانات: سالن امتحانات

۶۴- مِشْفَة: حوله

۶۵- مَعْجُونِ أَسْنَان: خمیر دندان / مفرد أَسْنَان: سِنّ (دندان)

۶۶- شَرَشَف: ملافه (جمع: شَرَاشِف)

۶۷- صَفّ: کلاس (جمع: صُفُوف)

۶۸- ضِعْف: برابر در مقدار / ضِعْفَيْن: دو برابر

مثال: يَحْمَلُ ضِعْفِي وَزْنَهُ: دو برابر وزن خود را حمل می‌کند.

توجه: همان‌طور که می‌دانیم اسم‌های مثنی یا جمع مذكر سالم اگر مضاف واقع شوند یعنی بعد از آن‌ها مضاف‌الیه بیاید، نون آخر آن‌ها حذف می‌شود. کلمه

(ضِعْفِي) در عبارت بالا از همین قاعده پیروی کرده است. (ضِعْفِي) قبلاً (ضِعْفَيْن) بوده است، اما چون بعد از آن مضاف‌الیه آمده، نون آخر آن حذف

شده است. به اسم‌های زیر که (نون) آن‌ها نیز حذف شده است، توجه کنید:

والدای (والدین + ي): پدر و مادر من

أُخْتَاي (أُخْتَانِ + ي): دو خواهر من

أَخْوَاي (أَخْوَانِ + ي): دو برادر من

مُعَلِّمُوهُ (مُعَلِّمُونَ + ه): معلمان او، معلمانش

ضَيْف: مهمان (جمع: ضِيُوف)

۶۹- ضَيْفَ (فعل و بر وزن فَعَّل): مهمان کرد / ضَيْفَة: مهمانی / مِضْيَاف: مهمان‌نواز، بسیار

مهمان‌نواز

۷۰- طَرَدَ: با تندى راند، اخراج کرد / مطرود: رانده شده، اخراج شده

۷۱- غَام: سال (جمع: أَعْوَام) (= سَنَة) / عام دراسي: سال تحصیلی / سنوي: سالانه

۷۲- عَلِيكَ بِ: بر تو لازم است ... ، باید که ...

توجه: اگر حرف (عَلَى) با اسم یا ضمیر بعد از خود در جمله بیاید می‌تواند به صورت فعل امر یعنی (باید، واجب است بر ...) معنی شود.

عَلَيْكُمْ بِالْاجْتِهَادِ ... : بر شما واجب است که کوشش کنید ...

مثال: عَلَى النَّاسِ حَجَّ الْبَيْتِ ... : بر مردم واجب است که خانه (خدا) را زیارت کنند ...

توجه: دقت کنید در این حالت اسم بعد از این ترکیب یعنی بعد از (علی + اسم یا ضمیر متصل) می‌تواند به صورت مضارع معنی شود، همان‌طور که کلمات

(الاجتهاد) و (حج) چنین معنی شده‌اند.

۷۳- عَصَفَ: وزید / عَاصِفَة: گردباد، باد شدید

۷۴- فَاقَ: برتری یافت (مضارع: يَفُوق)

مثال: تَسْتَطِيعُ التَّمَلَّةُ أَنْ تَحْمَلَ شَيْئًا يَفُوقُ وَزْنَهَا خَمْسِينَ مَرَّةً: مورچه می‌تواند چیزی را که ۵۰ بار از وزن خود او سنگین‌تر است حمل کند.

۷۵- غَارَة: حمله (جمع: غَارَات) / غَارَة جَوِيَة: حمله هوایی

۷۶- فرشاة: مسواک / معجون اسنان: خمیر دندان

۷۷- قریضة: واجب دینی (جمع: فرائض)

۷۸- غداء: غذای نهار، وعده غذایی که در وسط روز می‌خوریم
غذاء: غذا (جمع: أغذية)

۷۹- غداة: آغاز روز، صبح (≠ عَشية: آغاز شب)

۸۰- فريق: تیم (جمع: فرق، أفرقة)

۸۱- فَرَّقَ (بر وزن فَعَّلَ): جدایی انداخت، فرق قائل شد (مضارع: يُفَرِّقُ / مصدر: تفريق)

۸۲- قام: ایستاد

قام به اقدام کرد، به‌جا آورد / قام بواجبه: وظیفه خود را انجام داد

قَبِلَ: قبول کرد (≠ رَفَضَ: نپذیرفت)

قَبَّلَ: بوسید (مضارع: يُقَبِّلُ / مصدر: تقبيل)

۸۳- قَابَلْ: دیدار کرد / مقابله: مصاحبه / مُقَابَلَة تلفزیوتیه: مصاحبه تلویزیونی
أَقْبَلَ: امر، روی آورد ...

۸۴- قميص: پیراهن / فستان: پیراهن زنانه

۸۵- مَرَضِيّ: بیماران (مفرد: مریض)

۸۶- مِلْف: پرونده

۸۷- مَلَأَ: پر کرد / اِمْتَلَأَ: پر شد

۸۸- مُمْرِض (مؤنث: مُمْرِضة): پرستار

مثال، مُمْرِضَاتِ الْمُسْتَشْفَى يَسْهَرْنَ لِرَاحَةِ الْمَرَضِيّ: پرستاران بیمارستان برای راحتی بیماران شب را بیدار می‌مانند.

۸۹- مَرَّ: گذشت، عبور کرد (مضارع: يَمُرُّ / مصدر: مرور و مَرَّ)

۹۰- مَنظَمَة: سازمان / مَنظَمَة الامم المَتحدة: سازمان ملل متحد

۹۱- نَافِذَة: پنجره (جمع: نوافذ) / نَافِذَة الصَاف: پنجره اتاق

۹۲- وَحِدَة: تنهایی، همبستگی / وَحْدَك: تو به تنهایی

وَحِيد: تنها

۹۳- ذُو (ذا، ذي): دارای ... صاحب (مؤنث آن: ذات)

توجه، لغات (ذو، ذا، ذي) یک کلمه هستند که برحسب موقعیت آن‌ها در جمله شکلشان تغییر می‌کند.

مثال، تلك الشجرة ذات غصون نضرة: آن درخت دارای شاخه‌های تار و تازه‌ای است.

۹۴- دُرَّرَ: مروارید (جمع: دُرَر)

دُرِّي: درخشان

مثال، كأنه كوكب دُرِّي: گویی که ستاره درخشانی است.

۹۵- زَانَ (فعل): زینت داد، آراست

مثال، زَانَ السَّمَاءَ بِأَنْجَمِ كَالدَّرَرِ: آسمان را به ستاره‌هایی مانند مرواریدها زینت داد.

۹۶- بَالِغ: کامل، فراوان

مثال، ... ذُو حِكْمَة بِالغَة: ... دارای حکمت و دانشی کامل و فراوان.

۹۷- تَنَاجَى (بر وزن تَفَاعَل): با هم راز می‌گفتند (مضارع: يَتَنَاجَى / مصدر: تَنَاجَى)

۹۸- التعارف: با یکدیگر آشنا شدن
التعريف على ... : شناختن ...

مثال: تعارفُ الزُملاء في ساحة المدرسة: هم کلاسی‌ها در حیاط مدرسه با یکدیگر آشنا شدند.
أرسل العلماء فريقاً لتعرف على هذه الظاهرة: دانشمندان تیمی را برای شناخت (یا پی بردن به) این پدیده فرستادند.

۹۹- تعایش: (با یکدیگر) زندگی کردن / التعایش السلمی: زندگی مسالمت‌آمیز

توجه: هنگام ترجمه فعل‌هایی مانند (تعارف، تکاتب، تعایش، تعامل، تفاهم ...) که به باب (تفاعل) رفته‌اند، اغلب از کلمه (... یکدیگر) استفاده می‌کنیم و به عبارت دیگر کلماتی که به این باب می‌روند اغلب کلمه [(به، با، از) ... یکدیگر] در خود دارند.

تفاهم الشریکان: دو شریک با یکدیگر به تفاهم رسیدند.
تسائل الأصدقاء: دوستان از یکدیگر سؤال کردند.
الإخوان تعاونوا ... : برادرها به یکدیگر کمک کردند ...

دقت کنید در نکته بالا از کلمه اغلب استفاده شده است. به عنوان مثال کلماتی مانند [تقاعد (بازنشسته شد)، تساقط (فرو ریخت) ...] با اینکه به باب (تفاعل) رفته‌اند، چنین نیستند و کلمه یکدیگر در ترجمه آن‌ها به کار نمی‌رود.

۱۰۰- أكل (يأكل): خورد / كلوا (فعل امر از تأكلون): بخورید

۱۰۱- أخلص (بر وزن أفعال): اخلاص و وزید (مضارع: يُخلص / مصدر: إخلاص)

توجه: باید مواظب این نکته باشید که کلماتی که بر وزن (أفعال) هستند (برحسب جمله) علاوه بر اسم تفضیل ممکن است فعل ماضی باب افعال باشند.

مثال: اسم: كان من أخلص الناس: از مخلص‌ترین مردمان بود،
فعل ماضی: أخلص المؤمن لله: مؤمن نسبت به خدا اخلاص ورزید.

۱۰۲- خلص (بر وزن فَعَلَ): نجات داد (مضارع: يُخلص / مصدر: تخلص)
تخلص (بر وزن تَفَعَّل): نجات یافت (مضارع: يتخلص / مصدر: تخلص)

۱۰۳- زائد (≠ ناقص): به علاوه، به اضافه

مثال: ثلاث زائد سبع ... : سه به علاوه هفت ...

۱۰۴- سماع (= سَمِعَ): شنیدن (ماضی: سمع / مضارع: يسمع)
إستماع (بر وزن افتعال): گوش دادن (ماضی: استمع / مضارع: يستمع)

۱۰۵- وقى (حفاظت کرد، پیشگیری کرد [مضارع: يقي / مصدر: وقاية (پیشگیری کردن)]
ق (فعل امر از وقى): حفاظت کن، نگاه دار

مثال: ربنا قنا عذاب النار: پروردگارا از ما (در مقابل) آتش جهنم محافظت کن (ما را از عذاب آتش نگاه دار).

۱۰۶- تيسر: مقدور شد، آسان شد

مثال: فأقرؤوا ما تيسر من القرآن: پس آنچه از قرآن میسر شد (مقدور شد)، تلاوت کنید.

۱۰۷- أثار (فعل ماضی): برانگیخت (مضارع: يثير / مصدر: إثارة)

مثال: ... فَتَثِير سَحَاباً ... : ابری را برمی‌انگیزند ...

۱۰۸- سَقَط (= تساقط ماضی باب تفاعل): فرو ریخت، سقوط کرد (مضارع: يسقط / مصدر: سقوط)

۱۰۹- تيسس (فعل ماضی): نا امید شد: مأیوس شد

مثال: ... لا تياسوا من روح الله ... : از رحمت خدا مأیوس نشوید ...

دقت کنید که (روح الله) به صورت (رحمت خدا) معنی می‌شود.

۳- واضح است که کلمه (أخلص) در این جمله چون مستقیماً بعد از حرف جر (من) آمده است فعل نمی‌باشد بلکه (اسم) است.

- عَبْرَ: از راه، از طریق
- ۱۱۰- عِبْر: عبرت‌ها، پندها (مفرده: عبرة)
عَبْرَ: عبور کرد (مضارع: يَعْْبُرُ / مصدر: عُبُور)

مثال: تَسَلَّمْنَا رسائل عَبْرَ الانترنت: نامه‌هایی از راه یا طریق اینترنت دریافت کردیم.

- ۱۱۱- لَدَيْ (= عندئ) / نزد / لَدَيْ (= عندئ) / دارم / لَدَيْک (= عندک): داری ...

- ۱۱۲- بِحَار: دریاها (مفرده: بَحْر)
بُحَيْرَة: دریاچه (جمع: بحيرات)

- ۱۱۳- يُرْحَبُ: خوشامد می‌گویند / مَرَحِباً: خوش آمدید

- ۱۱۴- مِيقَات: وقت، فرار قبلی، وعده‌گاه

- ۱۱۵- ذَكِي: باهوش (جمع: أَذْکِيَاء) / أَذْکِي (بر وزن أَفْعَل = اسم تفضیل): باهوش تر / ذُكَاء: هوش و ذکاوت

- ۱۱۶- يُعْنِي: بی‌نیاز می‌کند / يُعْنِي: آواز می‌خواند

مثال: يُعْنِي كَالطَّيُور ... : مانند پرندگان آواز می‌خواند.

- ۱۱۷- كَأْس: جام، پیاله، لیوان

- ۱۱۸- فَلَآة: صحرا، بیابان (جمع: فَلَوات)

- ۱۱۹- هَام (فعل ماضی): تشنه و سرگردان شد / هائم (اسم فاعل): تشنه و سرگردان

مثال: سَلَّ المصانع ركباً تَهِيْمُ فِي الفلوات: از انبارهای آب درباره سوارانی که در بیابان‌ها تشنه‌اند، پرس. (یعنی قدر و ارزش آب را، سوارانی که در صحرا، سرگردانند می‌دانند.)

- ۱۲۰- مَصْنَع (مفرد: مَصْنَع): کارخانه‌ها، آبیگری‌هایی در صحرا، آب انبارهای بیابان

- دنا من: نزدیک شد به

- ۱۲۱- أَدْنَى (بر وزن افعال): نزدیک‌تر، نزدیک‌ترین [مؤنث آن: دُنْيَا (بر وزن فُعْلَى)]

- ۱۲۲- فِتَاحَة: در باز کن

- ۱۲۳- نَظَّارَة: عینک (جمع: نظارات) / نظارة شمسیة: عینک آفتابی

- ۱۲۴- عَلَّام (بر وزن فَعَّال = اسم مبالغه) بسیار دانا / عَلَّام الغُیُوب: دانای غیب‌ها، آنکه به حوادث نیامده آگاه است (= خداوند متعال)

- ۱۲۵- رَسَمَ (فعل): نقاشی کرد / رَسَمَ: نقاشی، نقاشی کردن (جمع: رسوم) / رَسَام (بر وزن فَعَّال): نقاش

مثال: رَسَام الصُّوَرِ و المناظر الرائعة ... نقاش عکس‌ها و مناظر جالب (و زیبا) ...

- ۱۲۶- اِبْتَسَمَ (بر وزن اِفْتَعَلَ): لبخند زد (مضارع: يبتسم / مصدر: ابتسام)

- بَسَمَة: لبخند [جمع: بَسَمَات (لبخندها)]

- ۱۲۷- الإِبِل: شتران / بَعِير (= ناقة): شتر

- ۱۲۸- أَبْن آدم: آدمیزاد، انسان

- ۱۲۹- الأَجْر: پاداش، دستمزد (جمع: أَجُور)

- ۱۳۰- الإِحْتِيَال: فریب‌کاری، عدم صداقت

مثال: يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الكاذِبُ بِإِحْتِيَالِهِ: شخص راستگو با راستی و درستی خود به چیزی می‌رسد که شخص فریبکار با دغل و فریب خود به آن نمی‌رسد.

- ۱۳۱- الأَدْوِيَة: داروها (مفرده: الدواء)

توجه: کلمه ادویه فارسی که به معنی چاشنی‌ها مانند (زردچوبه و فلفل و ...) است را با کلمه ادویه عربی (= داروها) اشتباه نگیرید.

۱۳۲- زَادَ (فعل ماضی): افزود، زیاد کرد (مضارع: یَزید / مصدر: زیاده)
إِزْدَادَ (فعل ماضی): زیاد شد (مضارع: یزداد / مصدر: ازدیاد)

۱۳۳- إِطَار: تایر، چارچوب
الإِطَار الإِحتیاطی: چرخ بدکی، زاپاس / إطارات السیّارة: چرخ‌های ماشین

۱۳۴- حَرَمَ: حرام کرد (مضارع: يُحَرِّم / مصدر: تحریم)

مثال: قد حَرَمَ اللهُ الغیبة: خداوند غیبت کردن و پشت سر مردم صحبت کردن را حرام کرده است.

۱۳۵- إِسْتَدْعَ: سپرد، به امانت داد (مضارع: یَسْتَدْعُ)

مثال: أَسْتَدْعُكُمْ اللهُ: شما را به خدا می‌سپارم.

۱۳۶- خُلِّیةٌ: دوستی (= صدّاقَة)

۱۳۷- أَنْصَتَ: با سکوت گوش داد

۱۳۸- بَعُدَ: دوری (≠ القُرب)
بَعُدَ (= أَبْعَدَ): دور کرد (مضارع: یُبْعِدُ / مصدر: تبعید)

۱۳۹- بَعْضٌ ... بَعْضاً: یکدیگر ...

مثال: لا یَعْتَبُ بعض کم بَعْضاً: از یکدیگر غیبت نکنید (پشت سر یکدیگر حرف نزنید).

۱۴۰- تَارَة (= مرّة): یکبار

مثال: كان تارَة یتكلّم مع الذی خلفه و تارَة یضحک ... : یکبار با کسی که پشت سرش بود، سخن می‌گفت و یکبار می‌خندید ...

۱۴۱- لَقَّبَ: لقب داد (مضارع: یَلْقِبُ / مصدر: تلقیب)

۱۴۲- لا تَنَابَزوا بالألقاب: به یکدیگر لقب‌های زشت ندهید

۱۴۳- لَمَزَ: عیب گرفت / لا تلمزوا أنفسکم: از خود عیب نگیرید

۱۴۴- التَّوَابُ: بسیار توبه‌پذیر، بسیار توبه‌کننده

توجه: دقت کنید که کلمه (توآب) دو معنی کاملاً متفاوت دارد و برحسب جمله‌ای که در آن به کار می‌رود ممکن است به صورت (توبه‌پذیر) یا (توبه‌کننده) معنی شود.

۱۴۵- فُسُوقٌ: آلوده شدن به گناه

۱۴۶- الجُزُر: جزیره‌ها (مفردة: الجزیره)
الجُزُر: هویج

۱۴۷- حَنَقٌ: خفه کرد (یَحْنُقُ: خفه می‌کند) / خانق (اسم فاعل): خفه‌کننده

۱۴۸- الخوف: ترس / خائف (اسم فاعل): ترسیده، ترسان

۱۴۹- الخَطَأُ: خطا (جمع: أخطاء)
الخَطِیئةُ: لغزش، گناه (جمع: خطایا)
الخُطَة: نقشه، برنامه (جمع: خُطط)

۱۵۰- خِلاف (= مُخالفة): اختلاف

توجه: مصدرهای باب مُفاعلة (مانند مُخالفة، مُحاورة، مُحادلة، مُفازعة ...) گاهی بر وزن (فعال) هم می‌آیند یعنی به صورت (خِلاف، جِوار، جدال، نِزاع ...) بنا بر این وزن (فعال) اغلب مترادف (مُفاعلة) می‌باشد.

۵- فقط برای اطلاع: کلماتی مانند (ازداد، ازدواج ...) به باب افتعال رفته‌اند و (ت) افتعال به (د) تبدیل شده و نوعی تغییر حروف در آن‌ها صورت گرفته است (البته این تغییرات از شما خواسته نمی‌شود).

۱۵۱- خَالِقٌ: آفریننده / خَلَّاقٌ (بر وزن فَعَالٍ، اسم مبالغه): بسیار آفریننده

۱۵۲- السَّدِيدُ: درست و استوار / قَوْلًا سَدِيدًا: سخنی درست و استوار

۱۵۳- السماء: آسمان (جمع: سَمَاوَات) / سَمَاوِيٌّ: آسمانی

۱۵۴- عَاهِدٌ: پیمان بست (مضارع: يُعَاهِدُ / مصدر: مَعَاهِدَةٌ)

۱۵۵- العربية: واگن، گاری (جمع: عربات) / عربة القطار: واگن قطار

۱۵۶- غَرَسَ (= زَرَعَ) (فعل ماضی): کاشت (مضارع: يَغْرِسُ / مصدر: غَرَسَ) } غَرَسٌ: نَهِال

۱۵۷- عَشَاءٌ: شام } عِشَاءٌ (= عَشِيَّةٌ): اول شب } *توجه: به حرکت حرف (عین) دقت کنید.

۱۵۸- الفالِقُ: شکافنده، آفریننده

مثال: إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الحَبِّ وَ التَّوِيّ ... بی‌گمان خدا شکافنده دانه و هسته است.

۱۵۹- قَدَ } با فعل ماضی: معادل ماضی نقلی } با فعل مضارع: گاهی، شاید

مثال: } قَدَ تَجَحَّ (قد + ماضی): قبول شده است، قبول شد } قَدَ يَنْجِحُ (قد + مضارع): شاید قبول شود، گاهی قبول می‌شود.

*توجه: دقت کنید که (قد + ماضی) علاوه بر ماضی نقلی به صورت ماضی ساده هم ترجمه می‌شود و در این حالت آن را نادرست نگیرید. یعنی فعل‌هایی مانند (قد جاء) هم به صورت (آمده است) و هم به صورت (آمد) ترجمه می‌شوند و هر دو درست هستند.

۱۶۰- القِلَّةُ: کمی (≠ کثرة)

۱۶۱- مُرْسِلٌ (اسم فاعل): فرستنده } مُرْسَلٌ (اسم مفعول): فرستاده شده / مُرْسَلُونَ: فرستاده شدگان، پیامبران

۱۶۲- الكُفُو: همتا (جمع: الأَكْفَاء)

مثال: لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ: هیچ‌یک (از مخلوقات) مثل و همتای او نیست.

۱۶۳- المَحْمِدةُ: ستایش (جمع: مَحَامِد)

۱۶۴- المَخْبُوءُ: پنهان (= المَخْفِيّ، الخَفِيّ)

۱۶۵- المُسَجَّلُ: دستگاه ضبط، ثبت کننده

۱۶۶- المَصِيرُ: سرنوشت / مَصِيرُ الامم: سرنوشت امت‌ها

۱۶۷- المَجَالُ: زمینه / جميع المجالات: همه زمینه‌ها

۱۶۸- نَدَبٌ: دعوت کرد، فرا خواند (مضارع: يَنْدُبُ / مصدر: نَدَّبَ)

۱۶۹- نَمًا (= نَشَأَ): رشد کرد (مضارع: يَنْمُو / مصدر: نَمَى)

۱۷۰- التَّوَاصُلُ: ارتباط

مثال: الغيبة من أهم أسباب قَطْع التَّوَاصُلِ بين الناس: غیبت کردن از مهم‌ترین عوامل قطع ارتباط و برقراری پیوند بین مردمان است.

۱۷۱- أموات (= مَوْتِي): مردگان (مفردة: ميت ≠ حيّ) (أموات ≠ أحياء)

۶- (غَرَسَ) [با سکون روی حرف وسط] برحسب موقعیت، هم به معنی (نَهِال) و هم به معنی کاشتن (= مصدر) می‌باشد.

۷- (نَدَّبَ) در کتاب درسی عربی ۲، درس پنجم به معنی (دعوت کرد) آمده است، اما این کلمه به معنی گریه بر مرده و برشمردن محاسن او نیز آمده است، نَدَّبَ المَيتَ: صفات نیکوی مرده را برشمرد.

۱۷۲- تَبَّه (بر وزن فَعَل): آگاه کرد، برحذر داشت (مضارع: يُنَبِّه / مصدر: تنبيه)
 اِقْتَبَه^۲ (بر وزن افْتَعَل): آگاه شد (مضارع: يَنْتَبِه / مصدر: إنباه)

مثال: الناس نيأَمُ إذا مَاتُوا اِنْتَبَهُوا: مردم خوابند آن‌گاه که بمیرند آگاه می‌شوند.

۱۷۳ خیر^۳ } خوبی
 بهتر، بهترین }
 و }
 ۱۷۴ شَرّ } بدی
 بدتر، بدترین }

مثال: مصدر: اِنْتَبِعُوا عَنِ الشَّرِّ: از بدی دوری کنید. [الشَّرّ] در این عبارت مصدر است نه اسم تفضیل [

شَرّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ: بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت

مثال: برای اسم تفضیل نباشد.

خَيْرَ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا: بهترین کار میانه‌ترین آن‌هاست.

توجه: دقت کنید اگر مستقیماً بعد از آن‌ها حرف جرّ مین (از) یا مضاف‌الیه بیاید به صورت اسم تفضیل معنی می‌شوند.

۱۷۵- حَيَّ^{۱۰} (= أَسْرَع): بشتاب

مثال: حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ: به سوی بهترین کار بشتاب.

۱۷۶- نوعية: جنس، نوع (جمع: نوعيات)

مثال: الأسعار تختلف حسب نوعية البضائع: قیمت‌ها برحسب جنس کالاها مختلف است. [بضائع: کالاها (مفرد آن: بضاعة)].

۱۷۷- خَلَقَ: آفرینش، خلقت }
 خُلِقَ: خوی و رفتار (جمع: أخلاق) }

مثال: اللهم كما حسنت خَلْقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي: خدایا! آنچنان که خلقت و آفرینش مرا نکو ساختی اخلاق و خوی مرا نیکو کن.

۱۷۸- تَعَنَّتْ: مچ‌گیری، در سختی و مشقت انداختن

مثال: الطالب المُشَاغِبُ يَسْأَلُ مُعَلِّمَهُ، الْأَحْيَاءُ تَعَنَّتْ: دانش‌آموز اخلاک‌گر برای مچ‌گیری (و اذیت کردن) از معلم زیست‌شناسی سؤال می‌کند (سؤال‌ی را

می‌پرسد).

۱۷۹- سَبَقَ: پیشی گرفت (مضارع: يَسْبِقُ)

۱۸۰- سُلُوكٌ: رفتار و منش

توجه: دقت کنید که (سلوک) مفرد است و نباید به صورت جمع معنی شود.

مثال: سلوك هذا الطالب ممتازة: رفتار این دانش‌آموز عالی و ممتاز است.

۱۸۱- اَنْشَأَ (= أَوْجَدَ): ساخت، به وجود آورد (مضارع: يُنْشِئُ / مصدر: إِنْشَاءٌ)
 نَشَأَ (= نَمَا): رشد کرد، پرورش یافت

توجه: اَنْشَأَ بر وزن (أَفْعَلَ) می‌باشد نه (انفعل) و (نون) جزء حروف اصلی آن است.

۱۸۲- وَفَّيَ: کامل کرد (مضارع: يُوفِّي)

مثال: وَفَّه التَّجِيلُ: احترامش را کامل به جای بیاور.

۱۸۳- جَلِيلٌ: گرامی و محترم / اِجْلَالٌ: گرامی داشتن، تقدیر کردن

أَجَلٌ: گرانقدرتر، گرامی‌تر

۸- حرف (نون) در انتبه (بر وزن افْتَعَل) جزء حروف اصلی است.

۹- کلمات (خیر) و (شَرّ) برحسب موقعیت جمله گاهی اسم تفضیل و به معنی (بهتر، بهترین) و (بدتر، بدترین) و گاهی اسم هستند و به معنی (خوبی) و (بدی)، که در مثال‌های زیر این لغت توضیح داده شده است.

۱۰- (حَیَّ) برحسب موقعیت جمله ممکن است اسم باشد نه فعل که در این صورت به معنی (زنده) و متضاد (مَیِّت) است.

مثال، أَعْلِمْتَ أَشْرَفَ وَ أَجَلَّ مِنَ الْمُعَلِّمِ الْمُخْلِصِ، : آیا کسی شریف‌تر و گرامی‌تر از معلم مخلص می‌شناسی؟

۱۸۴- خَاطَبَ: مورد خطاب قرار داد، خطاب کرد (مضارع: يُخَاطَبُ / مصدر: مُخَاطَبَةٌ یا خِطَاب)

مثال، اِذَا خَاطَبَ هِمَّ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا: اگر جاهلان آن‌ها را مورد خطاب قرار دهند، (آن‌ها، یعنی مؤمنان) به ملایمت پاسخ می‌دهند (یا به زبان خوش جواب می‌دهند).

۱۸۵- وَدَّ (= حُبَّ): عشق و محبت / وِداد: محبت و عشق

۱۸۶- فَرَّ (= هَرَبَ): فرار کرد (مضارع: يَفْرُ / مصدر: فرار)

مثال، فَرَّ مِنَ السَّجْنِ: از زندان فرار کرد.

۱۸۷- فُرِقَانَ: جدا کننده حق از باطل، نام دیگر قرآن

۱۸۸- مُواصفات: ویژگی‌ها و صفات

مثال، مِنْ مُواصفات هذه الشجرة ... : از ویژگی‌های این درخت ...

۱۸۹- نَوَى (= نَوَاة): هسته

۱۹۰- كَيْلًا: هر دو / كِلَاهُمَا قوتیان: هر دوی آن‌ها نیرومندند

۱۹۱- تَعَادَلَ - يَتَعَادَلُ (باب تفاعل): برابر شدند، مساوی شدند
عَادَلَ - يُعَادِلُ (باب مُفاعلة): برابر است با ... ، مساوی است با ...

تَعَادَلَ الفریقانِ لِلْمِرَّةِ الثَّانِيَةِ: دو تیم برای بار دوم مساوی شدند.

مثال، المحيط الهادئ يُعَادِلُ ثُلث مساحة الكرة الارضية تقريباً: اقیانوس آرام تقریباً برابر با $\frac{1}{3}$ مساحت کره زمین است.

۱۹۲- ما مِنْ ... : هیچ ... نیست

مثال، ما مِنْ طالب يجتهد إلا شاهد نتيجة اجتهاده: هیچ دانش‌آموزی نیست که کوشش کند مگر اینکه نتیجه کوشش خود را ببیند.

۱۹۳- أَدْعُ (فعل امر از تَدْعُو): دعوت کن

عَادَ: برگشت (مضارع: يَعُودُ / مصدر: عَوَدَ یا عَوْدَةٌ / امر: عُدْ)

۱۹۴- عَوَّدَ: عادت داد (مضارع: يَعُوِّدُ / مصدر: تَعَوَّدَ / امر: عَوِّدْ)

تَعَوَّدَ (بر وزن تَفَعَّلَ): عادت کرد (مضارع: يَتَعَوَّدُ / مصدر: تَعَوَّدَ)

۱۹۵- لَيِّنَ: نرم (≠ خَشَنَ)

لَيِّنَ: نرمی (≠ خَشُونَةٌ)

مثال، عَوَّدَ لِسَانَكَ لِيِّنَ الْكَلَامِ: زبان را (به گفتن) گفتار نرم و ملایم عادت ده.

۱۹۶- عَرَّضَ: در معرض گذاشت (مضارع: يُعَرِّضُ / مصدر: تَعَرَّضَ)

مثال، عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتَّهْمِ: خود را در معرض تهمت‌ها قرار داد.

۱۹۷- عَرِيضَ: پهن، گشاد (≠ ضَيْق)

۱۹۸- مَضِيقًا: تنگه

۱۹۹- ضَاقَ: تنگ شد / اتَّسَعَ: فراخ شد، گسترش یافت

۲۰۰- رَافِقًا: همراهی کرد (مضارع: يُرافِقُ / مصدر: مُرافِقَةٌ)

مُرافِقِينَ: همراهان (مفرد: مُرافِق)

۲۰۱- مُرافِقًا: تأسیسات / المرافِق العائمة: تأسیسات عمومی

*توجه، (مُرافِق: تأسیسات، جمع مُرافِق) با میم فته‌دار را با (مُرافِق: همراه، مُحافظ) اشتباه نگیرید.

۲۰۲- غَايَةً: هدف، مقصود، خواسته (جمع: غَايات)

مثال، إرضاءُ جميعِ الناسِ غايةٌ لا تُدرَكُ: راضی نگه داشتن یا خشنود ساختن همهٔ مردم هدف و منظوری است که به دست آورده نمی‌شود (مفهوم: نمی‌توان همهٔ مردم را راضی نگه داشت و همیشه گروه یا عده‌ای مُنتقد کار شما، خواهند بود).

❖ ۲۰۳- جَاعٌ: گرسنه شد (مضارع: يَجُوعُ / مصدر: جَوَعُ) / جوعان: گرسنه
شَبَّعَ: سیر شد (≠ جَاعَ) (مضارع: يَشْبَعُ)

❖ ۲۰۴- خَشَّعَ: فروتنی کرد [مضارع منفی: لا يَخْشَعُ] (فروتنی نمی‌کند)

❖ ۲۰۵- جَزَّ: کَشید [مضارع: يَجْزُّ (می‌کشد)]

❖ ۲۰۶- اضْطَرَّ: مجبور شد، ناگزیر شد (مضارع: يَضْطَرُّ / مصدر: اضْطَرَّ)

❖ ۲۰۷- نَدَّمَ: پشیمان شد (مضارع: يَنْدَمُ / مصدر: نَدَّمَ^(۱))

❖ ۲۰۸- عَارَضَ: مخالفت کرد (مضارع: يُعَارِضُ / مصدر: مَعَارَضَةٌ) (مُعَارِضٌ ≠ مُوَافِقٌ)

❖ ۲۰۹- وَاجَهٌ (بر وزن فاعل): روبه‌رو شد، برخورد کرد با ...

مثال، واجهتُ مشاكلَ عديدةً في حياتي: در زندگی‌ام با مشکلات زیادی روبه‌رو شدم (مواجه شدم).

❖ ۲۱۰- قَابَلٌ: دیدار کرد، مصاحبه کرد (مضارع: يُقَابِلُ / مصدر: مُقَابَلَةٌ) (جمع: مُقَابَلَاتٌ)

مثال، أشارَ الأستاذُ إلى هذا الموضوعِ في إحدى مُقَابَلَاتِهِ: استاد در یکی از مصاحبه‌های خود به این موضوع اشاره کرد.

❖ ۲۱۱- أَوْصَى: سفارش کرد (مضارع: يُوصِي)

❖ ۲۱۲- أَخْضَرَ (مؤنث آن: خَضْرَاءُ): سبز / خُضْرَوَاتٌ: سبزیجات
مُخْضِرَةٌ: سرسبز

❖ ۲۱۳- تَحَسَّنَ (بر وزن تَفَعَّلَ): بهبود یافت، خوب شد (مضارع: يَتَحَسَّنُ / مصدر: تَحَسَّنَ)

❖ ۲۱۴- مِسْكٌ: مُشک

مثال، المِسْكُ عَطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغُرْلَانِ: مُشک نوعی عطر است که از آهوان گرفته می‌شود.

❖ ۲۱۵- اِشْتَهَى: میل داشت، خواست (مضارع: يَشْتَهِي / مصدر: اِشْتَهَاءٌ)

❖ ۲۱۶- خَشَّعَ: فروتنی کرد (مضارع: يَخْشَعُ / مصدر: خُشوعٌ) / خَاشِعٌ (اسم فاعل): فروتن

❖ ۲۱۷- قَطَنٌ: پنبه / قُطْنٌ طَبَّيٌّ: پنبهٔ طبی

❖ ۲۱۸- اِنْشَرَحَ: شادمانی

مثال، اَمَلًا الصِّدْرَ اِنْشَرَحًا: سینه را پر از شادمانی کن.

❖ ۲۱۹- أَخَذَ: گرفت، برداشت، برد (مضارع: يَأْخُذُ / أَمْرٌ: خُذْ)

أَخَذَ الْوَالِدُ طِفْلَهُ مَعَهُ: پدر کودکش را همراه خود برد.

مثال، أَخَذَ أَخِي الْكِتَابَ مِنْ صَدِيقِهِ: برادرم کتاب را از دوستش گرفت.

أَخَذْتُ كِتَابًا مِنَ الْمَكْتَبَةِ: کتابی را از کتابخانه برداشتم.

❖ ۲۲۰- الشَّرْطِيُّ: مأمور پلیس (جمع: شُرَطَةٌ) / مركز الشُّرْطَةِ: إدارة پلیس

مثال، شرطي المرور يَصْفِرُ ... : پلیس راهنمایی و رانندگی سوت می‌زند ...

❖ ۲۲۱- عَبَاءَةٌ: چادر / عَبَاءَةُ النِّسَاءِ ... : چادر زنان ...

❖ ۲۲۲- تَدَيَّنَ: دینداری

❖ ۲۲۳- صِرَاعٌ (= مِصَارَعَةٌ): کشمکش، درگیری (= نِزَاعٌ)

❖ ۲۲۴- اِحْتَرَقَ (بر وزن اِفْتَعَلَ): سوخت (مضارع: يَحْتَرِقُ)

حَرَّقَ (= أَحْرَقَ): سوزاند (مضارع به ترتیب: يُحَرِّقُ، يُحْرِقُ)

۱۱- نَدَّمَ) نیز از جمله فعل‌های است که ماضی و مصدر آن از نظر ظاهری شبیه هم هستند و از طریق نشانه و قرائن موجود در جمله قابل تشخیص هستند.

۲۲۵- بَعَثَ: فرستاد، برانگیخت (مضارع: يَبْعَثُ / مصدر: بَعَثَ) بَعَثَ (مصدر): رستاخیز، فرستادن

مثال: بَعَثَ الأنبياء الله لهداية البشر: خداوند پیامبران را برای هدایت بشر فرستاد.

۲۲۶- بُنِيان (= بِنَاء): ساختمان

۲۲۷- مَرصُوع: استوار و محکم / بُنِيان مَرصُوع: ساختمان استوار و محکم

۲۲۸- دار: خانه (= بیت، منزل) / دار والدي ... : خانه پدرم ...

۲۲۹- عَفَاف: پاکدامنی

۲۳۰- العَصَب: بی

مثال: ... هل سوى لحم و عَظْم و عَصَب: ... آیا به جز گوشت و استخوان و بی‌اند؟

۲۳۱- مَفْسُدة: مایه تباهی

۲۳۲- حَمَى (= يَحْمِي): حمایت کرد، نگهداری کرد [امر: اِحْمِ (حمایت کن) / اِحْمِنِي (= اِحْمِ + نون وقایه + ي): از من نگهداری کن، مرا حمایت کن ...

* توجه: فعل (حَمَى: حمایت کرد) را با اسم (حُمَى: تب) اشتباه نکنید.

۲۳۳- الحَظُّ: بَخْت (جمع: الحُطُوظ)

۲۳۴- أَعَانَ: یاری کرد (= نَصَرَ) (مضارع: يُعِينُ / امر: أَعِنْ)

أَعَيْتِي (= فعل امر أَعِنْ + نون وقایه + ي): مرا یاری کن، به من کمک کن

۲۳۵- مَكسُور: شکسته

مثال: جَنَاح هذا الطائر مَكسُورٌ: بال این پرنده شکسته است.

۲۳۶- خِدَاع (= مُخَادَعَة): خُدعه و فریب، فریب کاری

إحتيال: مکر و فریبکاری

۲۳۷- تلفاز: تلفزیون

۲۳۸- أُمَاه: مادر جان، ای مادرم

أَبتَاه: ای پدرم، پدر جان

۲۳۹- بُنَيٌّ: پسرکم / بنيتي: دخترکم

۲۴۰- مَشْهَد: صحنه / مَشْهَدٌ مُرْعِبٌ ... : صحنه ترسناک ...

فَرَح (مصدر): شادی

۲۴۱- فَرِحَ فعل ماضی ← شاد شد

فَرِحَ اسم ← شاد و خوشحال، شادان

۲۴۲- نَشَاطٌ^۲ (مصدر): فعالیت، سرحال بودن

نَشِيطٌ: سرحال و فعال

۲۴۳- وَكَّر (= وَكَّن، عَشَّ): لانه، آشیانه (جمع وكن: وكنات)

۲۴۴- وَهَنٌ: سُست شد [مضارع: يَهِنُ / فعل نهى: لا تَهِنُوا (سست نشوید)]

۲۴۵- أَطْلَقَ: رها کرد، پرتاب کرد (مضارع: يُطْلِقُ / مصدر: اِطْلَاق)

۲۴۶- مُتتالِية: پی‌درپی

۱۲- اسم یا فعل بودن آن، برحسب موقعیت و نشانه جمله قابل تشخیص است.

۱۳- دقت کنید این کلمه (نشاط) در عربی برخلاف فارسی با (ت) شروع می‌شود.

مثال: تَطْلُقُ سَمَكَةَ السَّهْمِ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتتَالِيَةً^{۱۴}: ماهی تیرانداز، قطرات آب را بی‌دربی پرتاب می‌کند.

۲۴۷-] إِنْتَصَرَ: پیروز باشد / إِبْتِصَار (مصدر باب افتعال): پیروزی
نَصَرَ: یاری کرد، یاری رساند (مضارع: يَنْصُرُ / مصدر: نَصْرُ)

۲۴۸- تحديد (= حَصْر): محدودیت، محدود کردن

۲۴۹- كِتَاب (مفرد): کتاب، نویسندگان

۲۵۰- وَائِق: مطمئن / وَتَوْق: اطمینان

۲۵۱- الظُّرُوف: شرایط، اوضاع و احوال (مفرد): ظَرْف)

۲۵۲- القاسِي: سخت و دشوار / الظروف القاسية: شرایط سخت و دشوار

۲۵۳-] قَالَ: گفت (مضارع: يَقُولُ / مصدر: قَوْل)
قِيلَ^{۱۵} (مجهول فعل قال): گفته شد
يُقَال (مجهول فعل يقول): گفته می‌شود

۲۵۴- أَمْتَع (اسم تفضیل): لذت بخش‌تر

مثال: هذا العمل أَمْتَعُ ... : این کار لذت بخش‌تر است ...

۲۵۵- غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد، صرف نظر کرد

۲۵۶- فَاصَّ: لبریز شد [مضارع: يَفِيضُ / مصدر: فَيْضُ یا فَيْضَان (لبریز شدن، سر رفتن)]

۲۵۷- سَهَّرَ: بیدار ماند / سَاهَر: بیدار، شب زنده‌دار

۲۵۸- مَصَادِر: منابع (مفرد): مَصْدَر)

مثال: ذُكِرَت مَصَادِرُ هَذَا الْبَحْثِ فِي الصَّفْحَةِ الْآخِرَةِ مِنْهُ: منابع این تحقیق در صفحه پایانی آن ذکر شده است.

۲۵۹-] مُعَرَّفٌ: تعریف شده، معرفه شده
مُعَرَّفٌ بِالْعَلْمِيَّةِ: معرفه به خاطر عِلْم (= اسم خاص) بودن

۲۶۰- بَطْحَاءٌ: سرزمین مکه، دشت مکه

۲۶۱- وَطَاءٌ: قدمگاه: محل راه رفتن

۲۶۲- الْجِلُّ: بیرون احرام، بیرون صحن حرم

مثال: هذا الذي تعرف البطحاء ووطاءه، و البيت يعرفه و الجلل و الحرم: این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد، و خانه (خدا) و بیرون

محدوده احرام او را می‌شناسند.

۲۶۳-] ضَرَّ: ضرر رساند (≠ نَفَعَ)
ضَائِرٌ (اسم فاعل): ضرر و آسیب رساننده

مثال: ليس هذا بِضَائِرِهِ: این زیان‌رساننده بدو نیست.

۲۶۴- رَحَلَ (= هَجَرَ): کوچ کرد، مهاجرت کرد / راحِل^{۱۶}: کوچ کننده

۲۶۵- تَمَرَّدَ: سرپیچی کرد، نافرمانی کرد

۲۶۶- اللثيم: پست، فرومایه (≠ الکریم)

مثال: إنْ أكرمت اللثيم تَمَرَّدَ: اگر (شخص) فرومایه و پست را گرامی بداری، نافرمانی و ناسپاسی می‌کند.

۱۴- (مُتتَالِيَةً) از نظر نقش، حال به‌شمار می‌رود برای کلمه (قطرات).

۱۵- فقط برای اطلاع: دقت کنید فعل‌هایی مانند (قِيلَ، يَبِيعُ ...) با اینکه مجهول هستند، حرف اول آن‌ها حرکت ضمه (ء) ندارد.

۱۶- راحِل: این لغت برای احترام و بزرگداشت به مرده هم اطلاق می‌شود یعنی در حقیقت کسی است که از این دنیا به آن (دنیا) کوچ کرده است و از بین نرفته است.

۲۶۷- المَنَام: خواب / لَزِمَ المَنَام: خوابید / لَزَمَهُ: بدو آویخت و رهاش نکرد
نیام (جمع: نائم): خفتگان، کسانی که در خوابند

۲۶۸- الكِساء: جامه، لباس

۲۶۹- رَمَز: نماد، سمبل (جمع: رُموز)

مثال: غُصِنُ الزیتون رمزُ لِلسَّلَام: شاخه (درخت) زیتون نماد و سمبلی است برای صلح و آشتی.

۲۷۰- أَعْجَبَ^{۱۷}: در شگفت آورد، خوشش آمد از (مضارع: يُعْجِبُ / مصدر: إعجاب) / مُعْجَب: شیفته و علاقمند

مثال: هُوَ أَسْمَاكُ الزینة مُعْجِبُونَ بهذه السمكة: دوستداران و علاقمندان ماهی‌های زینتی شیفته این ماهی هستند (از آن خوششان می‌آید).

۲۷۱- عُجِبَ: خودپسندی

مثال: عَلَيْنَا أَنْ تَبْتَغِدَ عَنِ الْعُجْبِ: بر ما لازم است که از خودپسندی دوری کنیم.

مَشَى: راه رفت (مضارع: يَمْشِي) / مَاشِي (اسم فاعل): رونده / مَمَرُ المَشَاة (= رَصِيف):

۲۷۲- پیاده‌رو

رکض (یرکض): دوید

۲۷۳- هَدَأَ: آرام گرفت (مضارع: يَهْدِئُ / مصدر: هُدوء) / هَادِئ: آرام / المُحِيطُ الهَادِئ: اقیانوس آرام

۲۷۴- هُنَا (اسم اشاره به مکان نزدیک): اینجا

هُنَاكَ (اسم اشاره به مکان دور): آنجا

توجه: هُنَاكَ با اینکه اسم است اگر اول عبارت بیاید، ممکن است به صورت فعل (وجود دارد، هست) ترجمه شود.

مثال: هُنَاكَ شروطٌ ... : شرط‌هایی وجود دارد. / هُنَاكَ أملٌ ان يَتَحَسَّنَ ... : امیدی هست که خوب شود.

۲۷۵- أَنْصَتَ (بر وزن أُنْعَمَ): با سکوت گوش فرا داد (مضارع: يُنْصِتُ / مصدر: إِنْصَات)

مثال: إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا ... : هرگاه که قرآن خوانده شود به آن گوش دهید و ساکت شوید (تا بشنوید) ...

وَصَلَ: رسید (مضارع: يَصِلُ / مصدر: وُصُول)

وَأَصَلَ: ادامه داد (مضارع: يُوْصِلُ / مصدر: مُوْاصِلَةٌ) / وَأَصَلَ طَرِيقَهُ: راهش را ادامه

۲۷۶- داد.

تَوَصَّلَ إِلَى ... : رسید به ... ، دست یافت به ...

أَعَدَّ (بر وزن أَعْلَمَ): آماده کرد، به‌شمار آورد (مضارع: يُعِدُّ / مصدر: إِعْدَاد) (= حَضَرَ،

۲۷۷- جَهَّزَ)

يُعِدُّ (مجهول مضارع از فعل أَعَدَّ): به‌شمار آورده می‌شود، حساب می‌شود

۲۷۸- ثَقِيلٌ: سنگین (≠ خَفِيفٌ) / الحَقِيبَةُ الثَّقِيلَةُ: چمدان سنگین

۲۷۹- هُبُوطٌ: فرود آمد (≠ صُعُودٌ)

۲۸۰- مُفْرَدَاتٌ: لغات، واژگان

مثال: أَيُّ المَفْرَدَاتِ التَّالِيَةِ ... ؟: کدامیک از لغات بعدی ... ؟ یا (لغاتی که در پی می‌آیند)

۲۸۱- ظَاهِرَةٌ: پدیده (جمع: ظواهر)

مثال: أَرْسَلَ العُلَمَاءُ قَرِيقًا لِلتَّعَرُّفِ عَلَيَّ هَذِهِ الظَّاهِرَةَ: دانشمندان تیم یا گروهی را برای آشنایی و شناخت این پدیده فرستادند.

هَجَرَ: ترک کرد (مضارع: يَهْجُرُ / مصدر: هَجْرٌ)

۲۸۲-

هَاجَرَ: مهاجرت کرد (مضارع: يَهْجُرُ / مصدر: مِهْجَارَةٌ)

❖ ۲۸۳- لا بَأْسَ: هیچ اشکالی ندارد (لای نفی جنس + بَأْس)
لا بُدَّ: ناگزیر، باید

❖ ۲۸۴- أَمْضَى: گذراند (مضارع: يُمِضِي / مصدر: إِمضاء)
مَضَى: گذشت / ماضی: گذشته

مثال: كانوا قد أمضوا أياماً... : روزهایی را گذرانده بودند ...

❖ ۲۸۵- بَحَثَ: تحقیق و پژوهش [جمع: أبحاث (تحقیقات، پژوهش‌ها)]
بَحَثَ عَنْ... : جستجو کرد، دنبال چیزی ... گشت (= فَتَّشَ عَنْ...)
تَبَاخَثَ: بحث کرد، گفتگو کردند با ...

مثال: في المكتبة بحثتُ عن كتابٍ: در کتابخانه به دنبال کتابی گشتم.

مثال: تَبَاخَثَ الرئیسان: دو رئیس با یکدیگر بحث و گفتگو کردند.

❖ ۲۸۶- دَرَأَسَة: بررسی، تحقیق (جمع: دَرَأَسَات) (دَرَأَسَات = ابحاث، تحقیقات)
دَرَأَسِيَّة: درسی / المَوَاضِعُ الدَرَأَسِيَّة: موضوعات درسی

❖ ۲۸۷- طَرَقَ (= دَقَّ): کوبید (مضارع: يَطْرُق) / طَرَقَ الباب: در را زد

❖ ۲۸۸- فَنٌّ: هنر / فَنِّي: هنری، هنرمندانه

مثال: أعماله الفنية رائعة: کارهای هنری او زیبا (بی نظیر) هستند.

❖ ۲۸۹- هَوْنٌ: آرامش، فروتنی

مثال: ... يَمْشُونَ عَلَى الارضِ هَوْنًا: به آرامی و با فروتنی روی زمین راه می‌روند.

❖ ۲۹۰- حَاسِبٌ: محاسبه کرد، بازخواست کرد / (مضارع: يُحَاسِبُ / مصدر: مُحَاسِبَةٌ یا حساب^{۱۸} / امر غائب: حَاسِبِ)

مثال: حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا: خود را مورد محاسبه قرار دهید قبل از اینکه مورد محاسبه قرار بگیرید.

❖ ۲۹۱- مِصْبَاحٌ: چراغ (جمع: مِصَابِيح)

❖ مِشْكَاةٌ: چراغدان (محلّی که چراغ در آن قرار داده می‌شود)

❖ ۲۹۲- ضَحَّى: فدا کرد (مضارع: يُضَحِّي / مصدر: تَضْحِيَةٌ)

❖ ضَوَاجِي: اطراف، حومه‌ها / ضَوَاجِي المَدِينَةِ: حومه‌های شهر، اطراف شهر

❖ ۲۹۳- فَجَاءَ (= بَغَتَ): ناگهان، یک مرتبه

❖ ۲۹۴- الْجَوُّ: هوا / تَنْقِيَةُ الْجَوِّ: پاکیزگی هوا

❖ ۲۹۵- التَّبِيئَةُ: محیط / تَلْوِيثُ البِيئَةِ: آلودگی محیط

❖ ۲۹۶- حَنَانٌ: مهربانی / حَنُونٌ: مهربان (= عَطُوفَةٌ)

❖ ۲۹۷- دَفَعَ: پرداخت، فشار داد / دَفَعَ ثَمَنَهُ: قیمت آن را پرداخت کرد

❖ اِنْدَفَعَ: شتافت، به سرعت حرکت کرد

❖ دَفَّعَ: دفاع کرد

❖ ۲۹۸- دَمْعَةٌ: اشک (جمع: دُمُوع)

❖ ۲۹۹- الحَصَّة: قسمت، سهم

مثال: كان لدنيا علم الاحياء في الحصة الاخيره: امروز (در) زنگ آخر (درس) زیست شناسی داشتیم.

❖ ۳۰۰- اللُّوحُ: تابلو / لَوْحَةُ الاعلانات: تابلوی اعلانات

❖ ۳۰۱- السَّبُورَةُ: تخته سیاه

۱۸- یادآوری: (فعال) شکل دیگر باب (مُفاعلة) است. نمونه دیگر: جهاد = مُجاهدة ...

۳۰۲- أَثْنَاء (= خِلال): هنگام / أثناء الطيران ... : هنگام پرواز ...

۳۰۳- اِنْزَعَجَ (= صَجِرَ): ناراحت شد، به ستوه آمد (مضارع: يَنْزَعِجُ / مصدر: اِنْزَعَجَ) (انزعاج)

۳۰۴- تَمَوَّذَج: نمونه (جمع: نماذج) / تَمَازَج مثالیّة: نمونه‌های بی‌نظیر و برجسته

طَارَ: پرواز کرد (مضارع: يَطِيرُ / مصدر: طَيرَان)

طَائِرٌ (= طير): پرنده

طَائِرَةٌ: هواپیما / في المطار طائرات كثيرة: هواپیماهای زیادی در فرودگاه هستند.

مَطَار: فرودگاه (جمع: مطارات) / المطار الدُولِيّ ... : فرودگاه بین‌المللی ...

-۳۰۵

سُوق: بازار (جمع: أسواق)

مَتَجَر: فروشگاه (جمع: متاجر)

-۳۰۶

مثال، كانت أسواقُ المدينة فارغةً: بازارهای شهر خالی بودند.

۳۰۷- شَبِعَ: سیر شد (مضارع: يَشْبَعُ) (≠ جاع)

كَانَ: بود (مضارع: يَكُونُ)

تَكَوَّنَ: تشکیل شد، شکل گرفت (مضارع: يَتَكَوَّنُ)

كُوِّنَ: تشکیل داد، به وجود آورد (مضارع: يُكْوِنُ)

-۳۰۸

۳۰۹- غَامِضٌ: مبهم و پوشیده (≠ واضح) / سَرٌّ غَامِضٌ: رازی مبهم و پوشیده

حِينَ (= حينما، عِنْدَمَا): هنگامی که

حَانَ (فعل ماضی): فرا رسید / قَد حَانَ وَقْتُ الامتحانات: وقت امتحان فرا رسیده

است

-۳۱۰

رَمَى (= قذف): پرتاب کرد (مضارع: يَرْمِي)

مَرْمِي: دروازه / حارس المرمى: دروازه‌بان

-۳۱۱

ظُلْمَةٌ: تاریکی / ظُلْمَةُ الْبَحْرِ: تاریکی دریا

ظَلَمَةٌ: ظالمان (مفرد: ظالم)

-۳۱۲

۳۱۳- عَلِمَ: برچم، بیرق (جمع: أعلام) / عَلِمَ الْبُلْدَانُ: پرچم کشورها

اسم عَلِمَ = اسم خاص مانند (محمد، قدس، اصفهان ...)

-۳۱۳

سَاوَى (ماضی باب مُفاعلة): برابر کرد با [مضارع: يُساوِي (برابر می‌شود با ...، برابر است

با ...) / مصدر: مساواة (برابری، مساوی بودن)]

تَسَاوَى (ماضی باب تفاعل): برابر شد [مضارع: يَتَسَاوَى (برابر می‌شوند) / مصدر: تساوی

(برابر شدن)]

-۳۱۴

سَوَاءٌ: یکسان، برابر

عَلَى حَدِّ سَوَاءٍ: به‌طور یکسان، به شکل مساوی و برابر

-۳۱۵

۳۱۶- سَوَى: به‌جز (= غیر)

مثال، رجع التلاميذ سَوَى حميد: بچه‌ها به‌جز حمید برگشتند.

۳۱۷- سَأَلَ: پرسید، درخواست کرد (مضارع: يَسْأَلُ / مصدر: سَأَلَ / امر: سَلْ يا إِسْأَلْ) (≠ أَجَابَ)

مثال: سؤال المحتاج الناس: نیازمند از مردم درخواست کرد.

أسألُكَ أمر: از تو حاجتی دارم.

۳۱۸- رياضة: ورزش / رياضة السباحة: ورزش شنا / المسابقات الرياضيّة: مسابقات ورزشی
رياضي: ورزشکار

۳۱۹- شهادة: گواهی، مدرک (جمع: شهادات)

مثال: لديه شهادة في الحاسوب: مدرک کامپیوتر دارد.

۳۲۰- جامعة: دانشگاه (جمع: جامعات) / جامعي، جامعّة: دانشگاهی
مُجتمع: جامعه (جمع: مجتمعات) (= اجتماع)

۳۲۱- مُستعرة: فروزان، شعله‌ور (= مُلتهبة)

مثال: الشمس كُرة مُستعرة: خورشید یک کره فروزان است.

۳۲۲- بنين: پسران / بنات: دختران

۳۲۳- جيش: لشکر، ارتش (جمع: جيوش)

۳۲۴- أنشد: سرود، بیان کرد | مضارع: يُنشد / مصدر: إنشاد (بر وزن افعال و نون جزو حروف
اصلي آن است) [نَشيد (= أنشودة): سرود

۳۲۵- قادم: آینده، کسی یا چیزی که می‌آید (= ماضي) / الاسبوع القادم: هفته آینده